

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«ولا يخفي أنه لو سلمت هذه الملازمة لا مجال للإيراد علي هذه الآية بما اورد علي آية النفر من دعوي الإهمال او استظهار الاختصاص بما إذا افاد العلم».

تقريب استدلال به آیه کتمان

یکی از آیات شریفه‌ای که برای حجیت خبر واحد به آن استدلال کردند آیه کتمان است. «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَلْهَدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ»، در این آیه شریفه به جهت اینکه خداوند، عقوبت کتمان را لعن قرار داده است و آنهایی که کتمان می‌کنند را مورد لعن قرار داده است، این قرینه می‌شود بر اینکه کتمان حرام است و اگر کتمان حرام شد، پس ضدش اظهار است که واجب می‌شود و اگر اظهار واجب شد قبولش بر دیگران نیز لازم می‌شود، اظهار یک خبری نمی‌شود واجب باشد اما بگوئیم قبولش برای دیگران لازم نباشد.

این خلاصه استدلال به این آیه شریفه است.

اشکالات به استدلال

ابتدا مرحوم آخوند متذکر می‌شود همان دو اشکال بر آیه نفر را که ما وارد دانستیم مرحوم شیخ نیز بر این آیه شریفه وارد می‌داند.

اشکال اول

بیان شد که آیه در مورد وجوب حذر سخنی ندارد و بلکه صرف وجوب نفر را بیان می‌کند لذا آیه شریفه اطلاق از حیث قبول و وجوب عمل و حذر ندارد؛ همین اشکال در این آیه وجود دارد وجوب قبول چه مفید علم باشد یا نباشد ثابت نیست، بلکه بر دیگران کتمان واجب نیست ولی اینکه مخاطبین باید حتما قبول کنند از آیه شریفه به دست نمی‌آید.

اشکال دوم

مرحوم شیخ ادعا می‌کنند در مورد قبول اگر نگوییم اهمال دارد قطعا در صورتی که مفید علم است قبول واجب است و خبر

واحد حجت می شود چراکه تعلیم در ابراز کتمان نهفته است باید با ابراز آنها برای مخاطب علم حاصل شود همانطور که در آیه حذر بیان شد

پاسخ مرحوم آخوند به این دو اشکال

مرحوم آخوند معتقد است وقتی در استدلال ملازمه عقلیه بین حرمت کتمان و وجوب قبول ایجاد شد، دیگر اهمال معنا ندارد، وقتی حکم عقل شد معنا ندارد موضوع حکم عقل مهمل باشد، در نتیجه وقتی بحث عقلی شد دیگر بحث از اینکه ظهور در افاده علم دارد یا ندارد غلط است، چون مسئله عقلیه است نه لفظیه. پس نه اشکال اهمال صحیح است و نه اشکال ظهور در تعلیم و علم چون جهت بحث عقلی است نه لفظی. پس اشکال مرحوم شیخ وارد نیست.

به نظر مرحوم آخوند این ملازمه عقلیه وجود ندارد چراکه فائده حرمت کتمان اگر منحصر در وجوب قبول بود، صحیح بود؛ اما فائده کتمان اظهار حق است و شیوع حق است، همانطور که در شأن نزول آیه شریفه آمده است که در مورد علمای یهود است، با اینکه علم به حقانیت پیامبر ما داشتند، ولی کتمان می کردند؛ آیه نازل شد که حق را بر ملا کنند و مردم را آگاه سازند، مخصوصاً هر چه تعداد آنها بیشتر بشود، علم یهودیان به حقانیت پیامبر ما بیشتر می شود، پس مراد قبول تعبدی نیست؛ بلکه مراد وجوب افشای حق است به کثرت افشا. در نتیجه آیه دال بر حجیت خبر واحد نیست.

توضیح عبارت

«ولا يخفي أنه لو سلمت هذه الملازمة»، اگر ما این ملازمه را بپذیریم «لامجال للإيراد»، تعریض به شیخ انصاری است که شیخ ایراد کرده است. مرحوم آخوند می فرماید: «لا مجال للإيراد علي هذه الآية بما اورد علي آية النفر»، به آن ایرادی که بر آیه شریفه نفر وارد شد. آن دو ایرادی که بر آیه نفر وارد شد و مرحوم آخوند پذیرفتند، آن دو ایراد را نمی پذیرند.

آن دو ایراد، «من دعوي الإهمال»، آیه از نظر وجوب قبول مهمل است. مهمل است یعنی اینکه مشروط به این است که آیا افاده علم کند یا اینکه افاده علم شرطش نباشد. بالاتر از اهمال، «او استظهار الإختصاص»، استظهار کنیم اختصاص دارد آیه، «بما إذا افاد العلم»، به آنجائی که افاده علم کند، «فإنها تنافيهما»، این ملازمه با این دو دعوا منافات دارد. این «فإنها» تعلیل برای «لامجال» است. چون وقتی ما ملازمه عقلیه را قبول کردیم، ملازمه عقلیه با این دو ادعا تنافی دارد.

با ادعای اهمال تنافی دارد چون در موضوع حکم عقل اهمال وجود ندارد، عقل نمی تواند بگوید اگر کتمان واجب شد قبول مهملاً واجب است، اما چه قبولی مقصود است؟ عقل بگوید من دیگر نمی توانم بگویم چه قبولی. اهمال در موضوع حکم عقل محال است. اگر عقل می گوید ملازم است بین حرمت کتمان و وجوب قبول یعنی وجوب قبول مطلق. چه خبر مفید علم باشد چه نباشد. استظهار هم باز مربوط به دلیل لفظی است. در حالی که ما از ملازمه عقلیه صحبت می کنیم؛ «لكنها ممنوعة»، باید بیابیم ملازمه را انکار نکنیم. این ملازمه ممنوعه، «فإن اللغوية غير لازمة»، لغویت در اینجا پیش نمی آید و لازم نیست.

لغویت یعنی قبول واجب نباشد که حرمت کتمان نیز لغو می شود، «لعدم الإنحصار الفائدة بالقبول تعبداً»، چون فائده حرمت کتمان منحصر به قبول تعبدی نیست و امکان «أن تكون حرمة الكتمان لأجل وضوح الحق»، امکان دارد حرمت کتمان شاید بخاطر وضوح حق باشد، «بسبب كثرة من افشاه»، کثرت کسانی که افشا حق را کنند، «و بينه»، و بیان کنند حق را. «لعلّ يكون الناس علي الله حجة»، تا مردم در برابر خدا حجتی نداشته باشند. «بل كان له»، یعنی «لله عليهم حجة البالغة»، خداوند حجت روشن و آشکاری را داشته باشد.

عرض کردم این مطلب و لامکانی که آخوند فرمودند با توجه به شأن نزول آیه است. که شأن نزول آیه در مورد این است که علمای یهود، آنچه را که راجع به نبوت پیامبر بود، کتمان می‌کردند. خداوند در مقام این نیست که اینها بگویند و دیگران هم تعبداً قبول کنند. در مقام این است که هر کس می‌داند بگوید. یک وقتی تعبیر به افشاگری می‌کردند، یعنی هرکسی که می‌داند این آقا خلاف کرده بیاید و بگوید ولو این که آن شنونده یقین دارد به اینکه این آدم خلافکار است؛ اما خود افشا کردن موضوعیت دارد.

یک نکته دیگری نیز وجود دارد که اصلاً با توجه به این شأن نزول آیه که مربوط به نبوت پیامبر است، دیگر این آیه شریفه برای استدلال به حجیت خبر واحد فائده‌ای ندارد، به دلیل اینکه بحث ما در حجیت خبر واحد در احکام و فروع است و در اصول یقین داریم به اینکه خبر واحد به درد نمی‌خورد و این آیه در مورد اصول آمده است. البته این اشکال را کردند و این اشکال قابل جواب است.

آیه سؤال

یکی دیگر از آیات شریفه‌ای که به او استدلال کردند بر حجیت خبر واحد آیه سؤال است. «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، در آیه امر به سؤال می‌کند فسئلوا، واجب است سؤال کردن از اهل ذکر اگر نمی‌دانیم. شبیه استدلال در آیه است. اگر سؤال واجب باشد اما جواب برای ما قابل قبول نباشد تعبداً این وجوب سوال لغو می‌شود. پس برای اینکه وجوب سؤال لغو نباشد، باید بگوییم بین وجوب سؤال و بین قبول جواب، تعبداً ملازمه است و لو مفید علم نباشد. معنای این حجیت خبر واحد است.

اشکال بر استدلال

اشکال اول

این اشکال را خود مرحوم آخوند معتقد است:

«إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» که در ادامه آیه شریفه وجود دارد قرینه است، بر اینکه خبر باید مفید علم باشد، چراکه می‌فرماید اگر علم ندارید سؤال کنید تا علم پیدا کنید؛ اگر علم پیدا نمی‌کنید سؤال واجب نیست و قبول نیز واجب نخواهد بود، پس دلالت بر حجیت خبر واحد نمی‌کند؛ چون به دنبال مطلق مفید علم و غیر مفید علم هستیم.

اشکال دوم

برخی اشکال کرده اند که از اهل ذکر سؤال کنید مگر راوی اهل ذکر است که ما از او سؤال کنیم کاریبه حصول علم و ظن نداریم، راوی مقتضی سؤال را ندارد چون اهل ذکر نیست، تنها قول مجتهد و افراد خاص حجت میشود نه مطلق راوی.

اشکال مرحوم آخوند

مرحوم آخوند این اشکال را نمی‌پذیرند و معتقد است از برخی روایات بدست می‌آید که افرادی از روات خود اهل فتوا بودند مثل زراره و محمد بن مسلم، وقتی قول زراره حجت شود قول بقیه روات نیز به عدم الفصل حجت خواهد بود چراکه بین زراره

و غیر زرارہ کسی در حجیت تفصیل نداده است.

توضیح عبارت

«ومنها آية السؤال عن أهل الذكر فسئلوا أهل الذكر إن كنتم لا تعلمون»، البته مجمع البیان برای اهل ذکر احتمالاتی را بیان کرده است، یکی اینکه مراد از اهل ذکر اهل علم به اخبار است، آنهایی که اخبار گذشتگان و تاریخ می‌دانند. دوم، احتمال داده که مراد از اهل ذکر اهل کتاب باشد یعنی علمای یهود و نصارا؛ سوم، مراد از اهل ذکر، اهل قرآن است که شامل پیامبر و ائمه می‌شود و تقریب استدلال به این آیه «ما فی آية الکتمان»، همان ملازمه است.

نمی‌توانیم بگوییم که سؤال واجب است، اما جواب برای ما حجت نباشد. اگر سؤال واجب باشد و جواب حجت نباشد لغویت لازم می‌آید. «و فیہ»، مرحوم آخوند اشکال می‌کند. «إن الظاهر منها» ظاهر آیه «ایجاب السؤال لتحصيل العلم»، آیه می‌گوید سؤال کنید که علم پیدا کنید. «لا لتعبد بالجواب»، نه اینکه نسبت به جواب متعبد بشوید. بیان شد که مرحوم آخوند این ظاهر را به چه قرینه اثبات می‌کنند. قرینه‌ی «إن كنتم لا تعلمون». می‌گوید اگر علم ندارید بروید سؤال کنید؛ پس معلوم می‌شود وجوب سؤال برای رسیدن به علم است.

«وقد اورد علیها»، علیها یعنی بر این آیه، ضمیر هم که مؤنث آورده است یعنی استدلال به این آیه شریفه. «بأنه لو سلم دلالتها علي التعبد بما أجاب أهل الذكر»، اگر دلالت کند بر تعبد آنچه که اهل ذکر جواب بدهند اگر بپذیریم امّا، «فلا دلالة لها علي التعبد بما يروي الراوي»، دلالت ندارد بر اینکه راوی من حیث هو راوی، اگر مطلبی را نقل کرد شما متعبد بشوید و بر او عمل کنید و بر شما حجت است. «فإنه»، یعنی راوی «بما هو راوی»، یعنی محل بحث راوی بما هو راوی است. آن وقت «راوی بما هو راوی»، می‌گوید «لا يكون من أهل الذكر و العلم»، دیگر اهل علم نیست.

بنابراین آیه می‌فرماید: از راوی «بما هو اهل علم» سؤال کنید. «فالمناسب إنما هو الإستدلال» به آیه بر حجیت فتوا. اگر قول مجتهد حجت است دیگر قول راوی را شامل نمی‌شود، «لا الرواية»، معتبر نمی‌داند. «و فیہ»، مرحوم آخوند جواب می‌دهند. می‌فرمایند: «إن كثيراً من الرواة يصدق عليهم أنهم أهل الذكر والإطلاع»، کثیری از روایات علاوه بر اینکه راوی هم اهل ذکر هم هستند اهل اطلاع و رأی امام مثل زرارہ و محمد بن مسلم و مثلهما. «ويصدق علي السؤال عنهم»، صدق می‌کند بر سؤال از اینها «كأنه عن أهل الذكر و العلم».

«ولو كان السائل من اضرابهم»، ولو اینکه سائل از اضراب یعنی از اشباه محمد بن مسلم و زرارہ باشد. «فإذا وجب قبول روايتهم في مقام الجواب»، اگر واجب باشد قبول روايت زرارہ، روايت محمد بن مسلم در مقام جواب «وجب بمقتضى هذه الآية»، آن وقت نتیجه این می‌شود «وجب قبول روايتهم و رواية غيرهم من العدول مطلقا»، اگر روايت محمد بن مسلم و زرارہ و اشباهشان به مقتضای آیه قبولش واجب باشد، روايت غير اینها هم قبولش واجب است «غيرهم من العدول مطلقا»، مطلقاً یعنی ولو اینکه آن غیر از اهل ذکر نباشند.

«لعدم الفصل جزمًا»، مرحوم آخوند دوتا عدم قول به فصل در اینجا درست می‌کنند تا اینکه ادعا و این جواب تکمیل بشود. یک عدم فصل می‌فرمایند: آنهایی که گفتند خبر واحد حجت است، فرق نگذاشتند بین این که انسان ابتدا از مخبر سؤال کند بعد مخبر جواب بدهد یا اینکه مخبر ابتداءً خودش خبر بدهد. یعنی کسی نباید بگوید که آیه این است که «فسئلوا» و قبول خبر آنها بعد از سؤال واجب باشد. کسی نگوید که برای سؤال هم موضوعیت است. ما بین اینها قول به فصل نداریم آن کسی که بگوید خبر واحد حجت است. می‌گوید چه انسان برود سؤال کند و مخبر خبر بدهد و چه سؤال نکند. آن کسی که می‌گوید خبر واحد حجت نیست آن هم بین این دو مورد فرقی نمی‌گذارد.

بنابراین اگر بخواهیم بگوییم در فرضی که انسان سؤال بکند خبر مسبوق به سؤال حجت است، اما خبر مبتدی و غیر مسبوق به سؤال حجت نیست این قول به فصل می‌شود و قول به فصل نداریم.

دوم؛ اینکه قول به فصل بین اینکه راوی اهل ذکر باشد یا نباشد یعنی بین اینکه راوی محمد بن مسلم باشد یا غیر او نداریم. آنهایی که می‌گویند خبر حجت است دیگر چه راوی‌اش محمد بن مسلم باشد چه غیر او، آنهایی هم که می‌گویند خبر حجت نیست می‌گویند بین این روات فرقی نمی‌کند.

«لعدم الفصل جزماً فی وجوب القبول»، فصل و قول به فصل نداریم در وجوب قبول بین مبتدی و بین مسبوق به سؤال، یعنی کسی که قبلاً از او سؤال بشود. «ولا بین اضراب زراره و غیرهم»، این عدم فصل دوم است بین اضراب زراره و غیر زراره، بین غیر اضراب، اضراب یعنی اشباه. «ممن لا یكون من اهل الذکر»، از اهل ذکر نباشد، «وإنما یروی ما سمعه أو رأی»، بیاید آنچه که شنیده یا دیده روایت کند. فافهم اشاره دارد به همین مطلبی که در ذهن ایشان هم بود که آیه اگر قول راوی بما هو اهل ذکر را حجت می‌کند، ما نمی‌توانیم تعدی کنیم و بگوییم راوی که اهل ذکر نیست و قولش برای ما حجت دارد.

یا اشاره دارد به این یا اشاره دارد به همان اشکالی که خود ایشان هم فرمود عدم قول به فصل به درد ما نمی‌خورد؛ آنچه که بدرد ما می‌خورد قول به عدم فصل است.

آیه اذن

آخرین آیه‌ای که بر حجت خبر واحد استدلال کردند آیه شریفه «أُذِّنْ» هست. «وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ»، شأن نزول آیه این است که جبرائیل خبر داد به پیامبر که یکی از منافقین برای شما نمایی کرده است.

پیامبر آن شخص را احضار کردند و از او سؤال کردند تو نمایی کردی؟ او گفت نه من این کار را نکردم. پیامبر هم قبول کرد و رفت. آن نمای رفت پیش منافقین و گفت هرچه به او می‌گویی قبول می‌کند، گفت نمایی کردی گفتیم نه و قبول کرد و هر کس هرچه بگوید قبول می‌کند. این آیه شریفه نازل شد که «وَمِنْهُمْ»، منهم یعنی منافقین «الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَّكُمْ»، شاهد در این آیه شریفه این است که خداوند تبارک و تعالی دارد پیامبر را مدح می‌کند.

برای چه پیامبر را مدح می‌کند برای این که پیامبر مومنین را تصدیق می‌کند «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ»، که در اینجا نکته‌ی تفسیری لطیفی دارد که چرا فرمود: یؤمن بالله و بعد فرمود یؤمن للمؤمنین، نفرمود یؤمن بالمؤمنین؛ شاهد این است که خداوند پیامبر را مدح می‌کند برای این تصدیقی که پیامبر نسبت به اخبار مؤمنین دارد. پس معلوم می‌شود که اگر مؤمنی آمد خبر داد، ما باید تصدیقش کنیم، نمی‌شود تصدیق حسن باشد و خداوند پیامبر را برای تصدیق مؤمنین تحسین کند، اما خبر آنها را قبول نکنند. تصدیق معنایش قبول خبر آنهاست. این شاهد استدلالی است که مرحوم آخوند در اینجا آورده است.

اشکالات استدلال بر آیه شریفه

مرحوم آخوند دو اشکال به این استدلال بیان می‌کنند.

معنای اذن کسی که قبول قول می کند نیست؛ بلکه اذن یعنی سریع القطع کسی که زود باور است لذا دال بر حجیت خبر واحد نیست.

برخی از محشین اشکال کرده اند که دیگر مدح بر پیامبر اکرم ص نیست بلکه ذم است کسی که سریع القطع است در عرف انسان وجهی به نظر نمی رسد لذا اشکال دوم را مرحوم آخوند مطرح می کند.

اشکال دوم

تصدیق دو معنا دارد:

یک تصدیق این است که هر چه مومنین به پیامبر خبر میدهند ایشان می پذیرد این تصدیق قطعاً مقصود نیست چون مثلاً اگر کسی می گفت فلانی شراب خورده است پیامبر ترتیب اثر نمی دادند و حد بر او جاری نمی کردند.

معنای دوم این است که اگر کسی خبر بیاورد تکذیبش نمی کنند و و شخص گمان می کند پیامبر قبول کرده است و بر ضرر شخصی کاری انجام نمی دهد و ترتیب اثر نیز نمی دهند.

توضیح عبارت

«فإنَّه تبارک و تعالی مدح نبیّه بأنَّه یصدّق المؤمنین»، پیامبر را مدح کرده تصدیق مؤمنین می کند «و قرنه»، یعنی مقارن قرار داده است پیامبر را به تصدیق این، «و قرن تصدیق مؤمنین» را «بتصدیق تعالی»، یعنی تصدیق مؤمنین را خداوند کنار تصدیق خودش قرار داده است. گفت پیامبر «یؤمن بالله»، یعنی تصدیق می کند خدا را «ویؤمن للمؤمنین وفیه اولاً»، یعنی قرن تصدیق مؤمنین را. مقارن یا کنار همدیگر قرار داد. در آیه هر دو آمده «یؤمن بالله»، بعد با واو عاطفه «ویؤمن بالمؤمنین»، قرن یعنی عطف کرد.

«یؤمن بالمؤمنین»، تصدیق مؤمنین را عطف کرد به تصدیق خداوند تبارک و تعالی. «وفیه اولاً إنَّه إنّما مدحه بأنَّه أذن». خداوند مدح کرد به اینکه پیامبر اذن است. اذن یعنی سریع القطع. «لا الأخذ بقول الغير تعبداً»، مراد آن نیست که آنچه که از غیر می شنود تعبداً بپذیرد. سریع القطع، در نتیجه از محل بحث ما خارج می شود. بحث ما اثبات حجیت خبر واحدی است که مفید قطع نیست. «وثانیاً إنَّه إنّما المراد إنّ الشّأن»، چنین است که مراد به تصدیقه للمؤمنین، اینکه پیامبر مؤمنین را تصدیق کرد، «هو ترتیب» خصوص آثاری که «تنفعهم ولا تضرّ غیرهم»، نه همه آثار. آن آثاری که مخبر را نافع است و به دیگری ضرری نمی رساند.

«لا التصدیق بترتیب جمیع الآثار»، نه اینکه همه آثار مخبر به را مترتب کند. «کما هو»، یعنی تصدیق به ترتیب جمیع الآثار، مطلوب در باب حجیت خبر است. «ویظهر ذلک من تصدیقه للنّمام بأنَّه ما نمّه»، مرحوم آخوند می فرماید: شاهد ما بر اینکه این تصدیق ترتیب جمیع آثار نیست. این است که نمام وقتی آمد گفت که من نمامی نکردم، پیامبر قبول کرد که تو نمامی نکردی. «ویظهر ذلک من تصدیق للنّمام»، به تصدیق پیامبر، چطور تصدیق کرد؟ «بأنَّه ما نمّه»، به اینکه نمام، نمامی نکرده است و از آن طرف جبرائیل هم خبر آورد «وتصدیق لله تعالی بأنَّه نمّه»، بعد آنوقت برای این تصدیق به این معنا که ترتیب بعضی از آثاری که به نحو مخبر است اما ضرری به دیگران نمی رساند دو تا شاهد می آورد.

«كما هو المراد من التصديق في قوله عليه السلام فصدّقه وكذبهم».

سپس می‌فرماید آن تصدیق به این معنا که در این آیه شریفه است، در روایات هم در دو جا آمده است. یکی در آنجائی که به محمد بن فضیل امام فرمود که «فصدّقه وكذبهم»، حیث قال علي ما في الخبر يا محمد بن فضيل، «كذب سمعك و بصرک عن اخيك»، سمع تو و بصر خودت را از برادر مؤمنت تکذیب کن.

یعنی «فإن شهد عندك خمسون قسامه»، اگر پنجاه نفر قسم کردند که فلانی آن حرف را زد «أنه»، یعنی آن اخ، آن برادر «قال قولاً»، اما خودش گفت «و قال لم اقله»، من نگفتم او را، «فصدّقه» آن برادر مؤمنت را تصدیق کن، «فكذبهم»، دیگران را تکذیب کن. «فیکون مراده تصدیقه بما ينفعه ولا يضرهم»، یعنی تصدیق کن آن اخ را، به چیزی که نفع برای او هست. یعنی او خیال می‌کند که تو معتقدي او این حرف را نزده و مسئله تمام می‌شود. اما «ولا يضرهم»، ضرري هم به دیگران نرساند. «وتكذبهم»، دیگران را تکذیب بکند «في ما يضره ولا ينفعهم»، در آنچه که ضرر می‌رساند به این اخ و نفعی برای آنها ندارد.

مرحوم آخوند می‌فرماید: ما در این روایت کذب و صدق را باید اینطور معنا کنیم، صدق یعنی این که می‌گویند من نگفتم طوری تصدیق بکن که نفع برای این دارد و ضرري به دیگران نرساند و الا آخر چطور می‌شود قول یک نفر در مقابل پنجاه قسم رجحان پیدا کند والا اگر ما تصدیق را اینطور معنا نکنیم، «فكيف يحكم بتصديق الواحد وتكذيب خمسين»، چگونه حکم می‌شود به تصدیق یک نفر و تکذیب پنجاه نفر. «وهكذا المراد بتصديق المؤمنين في قصة اسماعيل»، اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام خواست پولی را بدهد به یک فردی از اهالی یمن ظاهراً، که برود برایش تجارتی بکند و سودی بکند و سودش را بیاورد به اسماعیل بدهد. امام فرمود مگر تو نشنیدی که شخصی را که می‌خواهی پول را به او بدهی، شارب الخمر است. این شخصی که تو می‌خواهی پول را به او بدهی این عنوان شارب الخمر را دارد. اسماعیل گفت مردم اینطور می‌گویند مردم اینچنین می‌گویند بعد امام فرمود که خب همان قول مردم را تصدیق کن. تصدیق کن معنایش این نیست که تو الان بگو شارب الخمر است بر آن حد جاری کن. یعنی یک کاری بکن که به نفع خودت باشد اما ضرري هم به این شخص وارد نشود، نظیرش هم در این قصه اسماعیل هست «فتأمل جيداً»، که این روایت اسماعیل را آدرسش را در این کتاب نوشته حتماً روایت را ملاحظه بفرمایید.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين